

مکاسب محرمة / رشوه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت رشوه

دلیل اول: آیه ۱۸۸ سوره بقره

یک بحث دیگری که در این آیه شریفه مطرح است بحث بسیار مهم و اساسی و مؤثر در بحث دیروز و نکات دیگر در موضوع است این است که بحث چهارم در آیه می شود:

موضوع نهی در آیه

این بحث این است که موضوع این نهی و تحریمی که اینجا در آیه آمده است دقیقاً چیست؟ موضوع یک نهی است که به ادلاء الی الحاکم تعلق گرفته است ادلاء الی الحاکم یعنی همانکه اعطاء ماله. نهی به اعطاء مال للحاکم تعلق گرفته است. و لا تدلوا بها الی الحاکم. اما این یک پسوندها و ادامه ای دارد لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و أنتم تعلمون. این لام بعد از آن هم همه تتمه موضوع حکم است. نهی روی ادلاء مال الی الحاکم و اعطاء مال الی القاضی و الحاکم آمده است اما این مطلق نیست اعطاء المال الی الحاکم لأکل أموال الناس بالاثم و الضلم مع العلم بالموضوع. پس این لتأکلوا تا آخر آیه تتمه موضوع است و جزء قیود حکم است.

مفهوم « لتأکلوا »

پس نهی روی إعطاء مال به حاکم آمده اما با یک قید یا تتمه ای که تتمه موضوع یا قید حکم است. و آن این است که لتأکلوا أموال الناس بالاثم. نگفته که مطلق ادلاء مال الی الحاکم یا اعطاء المال الی الحاکم حرام است بلکه إعطاء مالی که برای این امر باشد لام هم لام عرض و علت و امثال اینهاست. مفهومش این می شود لتأکلوا یعنی به غرض اینکه و برای اینکه اعطاء مالی که برای اکل اموال ناس به گناه و ظلم باشد. این مورد نهی و حرمت قرار گرفته است. پس اینجا موضوع مطلق اعطاء المال نیست اعطاء المال لغرض تصرف فی اموال الاخرین بظلم و بالاثم. این که روشن است لتأکلوا لام علیت و اینهاست می گوید غرض از کار قبلی این است ادلاء مال برای این غرض است پس این روشن است که موضوع اینجا مطلق اعطاء المال نیست اعطاء المال مقید به این غرض و برای این جهت است. این بحثها روی این احتمال است که و تدلوا بها الی الحاکم را مستقل بگیریم و لذا در مقام بیان می گوییم و لا تدلوا. منتهی روی تفسیری که کردیم که جمله بعدی مستقل از جمله قبلی است آن وقت در مقام بیان می گوییم و لا تدلوا بها الی الحاکم.

مفهوم « فریق »

فریق یعنی بخشی فریقا من اموال الناس بالإثم. وقتی در افراد می آید یعنی گروه. در اموال و اشیاء که می آید یعنی قسمتی. فریق در اشخاص به معنای گروه است و در اموال و اینها به معنی قسمتی یا بخشی است. پس موضوع در اینجا این جهت است لام هم لام تعلیم و غرض است که در واقع لام غایت نیست که این کار به آنجا می رسد. این کار برای این انجام می شود. یعنی هدف گرفته و غرضش این است که این محقق شود.

مفهوم « لِرِغْضِ »

گاهی یک علت غایی داریم و یک غایت داریم غایت که باشد ممکن است کسی آن را هدف نگرفته باشد ولی این بر آن مترتب می شود اینها در ظهورش لام غیت... نیست لام تعلیل است یعنی این کار را انجام داده برای اینکه این کار را کند مال را به این قاضی می دهد یعنی هدف گیری و جهت گیری کرده و غرض او این است که بتواند در این مال تصرف کند. با این ترتیب موضوع آیه اعطاء مال مقید می شود اعطاء مال الی الحاکمی که غرض آن این است.

الف. دخالت « غرض » در موضوع حکم

تا اینجا که آمدم یک سؤال مطرح می شود. که سؤال بسیار مهمی در این آیه است و آن این است که اینکه مقید شد اعطاء مال به اینکه غرض و هدف و مقصد آن این است آیه این قصد و غرض باطلی که همراه این اعطاء مال است این به نحو موضوعیت دخیل در حکم است یا به نحو طریقیّت؟

بحث حساسی است به عنوان مثال من در جای دیگر توضیح می دهد بعد به اینجا برمی گردم. برای اینکه روشن شود که این سؤال ما یعنی چه و آیه این قصد و اکل مال ناس بالإثم که جزء موضوع است و بخشی از موضوع است موضوع مطلق اعطاء مال نبود إعطاء مال با این قصد بود آن وقت سؤال می شود که آیا قصد اکل مال به باطل به نحو طریقیّت یا به نحو موضوعیت جزء موضوع است. این نظیر بحثی است که در اصول در مباحث قطع و اینها ملاحظه کردید. قطع یک وقتی طریق محض است یک وقتی موضوع است موضوع هم که باشد یک وقتی تمام موضوع است یک وقتی جزء موضوع است آنجا هم جزء موضوع باشد به نحو طریقیّت جزء موضوع است یا به نحو موضوعیت جزء موضوع است این چیزهایی است که در مباحث قطع گفته شده و در مباحث دقیقه اصول و رسائل ملاحظه کردید.

مثالی که برای این مسأله خیلی واضح می شود زد این است قصد و علم و اینها از یک مقوله است قصد و علم و اینها که در موضوع أخذ شود گاهی به نحو موضوعیت است گاهی به نحو طریقیّت است. مثلاً در آیه شریفه دارد که کلاوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر. آنجا هم این بحث مطرح شده است. آیه می گوید اکل و شرب شما آزاد است تا تبین پیدا کند و آشکار شود برای شما نخ سفید از نخ سیاه یعنی آن افق که

به صورت نخ سفید و باریکه ی سفیدی در افق پیدا شود برای شما واضح شود تبیین ظاهرش این است که دیده شود همانجا سؤال شده که این تبیینی که در موضوع أخذ شده و مقید شده به اینکه آزاد هستید تا وقتی که تبیین شود و مفهومش این است که بعد از تبیین دیگر این آزادی تمام می شود اینکه در موضوع تبیین أخذ شده آیا تبیین مأخوذ در موضوع به نحو طریقت است یا به نحو موضوعیت است اگر بگوییم به نحو موضوعیت است یعنی تبیین به نحو تبیین باید تحقق پیدا کند. و لذا در شبهای مهتابی و در لیالی مقمره یا لیالی که ابر است جایی که این تبیین حسی محقق نمی شود آیه آن را نمی گیرد نمی شود بگوییم وقتی که همزمان با و قتهای دیگر است اینجا است. بنابر اینکه تبیین موضوعیت داشته باشد. اما اگر بگوییم تبیینی که در اینجا داد شده طریقت دارد تبیینی که گفته شده اشاره به آن دارد که یعنی آن وقت برسد تبیین **خیط ابیض من الخیط الاسود** یعنی آن لحظه زمانی که گردش زمین و اینها محقق می شود برسد اگر آن مقصود باشد تبیین در موضوع به نحو موضوعی و مستقل مأخوذ نیست بلکه این طریق است. و لذا نتیجه اش چیز دیگری می شود.

ب. موضوعیت « غرض » در « حکم »

اینجا هم همین بحث است آیه می فرماید که پول به قاضی ندهید با غرض اینکه در مال مردم تصرف کنید. لتأكلوا برای این هدف و برای این غرض است که در مال غیر به ناحق تصرف کند. این موضوع است یعنی پولی می دهد با این غرض و قصد اینکه در مال غیر تصرف جائزانه و ظالمانه کند. اینجا ما دو جور می توانیم پولی که غرض از آن تصرف از مال غیر به شکل غاصبانه و ظالمانه باشد این غرض از این باشد اینجا ممکن است بگوییم که این غرض از آن این است ممکن است بگوییم این موضوعیت دارد و آن جایی که پول می دهد با این هدف یعنی خود وجود این انگیزه و هدف جزء موضوع است به حیثی که اگر این یعنی تصرف ظالمانه در مال غیر هدف نیست آن وقت موضوع اینجا وجود ندارد. یک وقت هم است که می گوییم این غرضیت موضوعیت ندارد اگر این اعطاء مال در مسیر اکل مال به باطل قرار گرفت آن کافی است ولو اینکه غرض او اینجا این نبوده است که غرض در اینجا موضوعیت ندارد هدف گیری و قصد او در این حرمت موضوعیت ندارد آنچه که موضوعیت دارد همان تصرف در مال غیر به باطل است اگر پول داد و به آنجا رسید آن غرضیت اینجا موضوعیت نداشت یا لام، لام غایت بود که خلاف ظاهر است یا اگر هم لام غرض است و هدف و انگیزه را می رساند این هدف و انگیزه طریق است موضوعیتی ندارد. این هم احتمال دوم بود.

جمع بندی

احتمال اول این است که غرض بودن در این دخالت دارد این یک سؤال بسیار دقیق در این بحث است به نظر می آید در اینجا ولو اینکه در مثل تبیین و بعضی عناوین علمی و اینها ممکن است بگوییم که موضوعیت ندارد و طریقت دارد ولی ظاهر مفاد آیه این است که این لام لام غرض و تعلیلی که اینجا آمده که اشاره به آن هدف و

غرض دارد این دارای موضوعیت است دخیل در موضوع است. حرمت روی اعطاء مالی آمده که هدف از آن جزء مقوم موضوع است نه اینکه هدف طریق باشد اگر هدف نبود ولی فی الواقع آن مسأله بود می گوئیم باز هم اینجا حرمت است. قطعاً غرض و هدف در این حرمت دخالت دارد مناسبات حکم و موضوع اینجا اقتضا می کند که شارع می گوید حرام است این مال را با این هدف به حاکم دهید نه اینکه هدف یک امر طریقی است یا اینکه اگر این هدف هم نبود ولی عملاً به آنجا کشید ظاهرش این است که این غرض و هدف دخالت دارد.

این یک بحث مهم است که در استنباطات از آیه هم اثر دارد که این تأثیر لام غرض و لامی که حاوی مفهوم غرض و هدف است این اولاً غیر موضوع و جزء موضوع است و ثانیاً جزء موضوعیتش هم به نحو ذاتی و موضوعی است نه به نحو طریقی این است که می گوئیم اگر جایی پولی داد در واقع نتیجه این پول دادن این شد که او پول داد که او به حق حکم کند ولی اتفاقاً در مقام واقع این حکم مطابق با واقع در نیامد این موجب شد که او مال مردم را بخورد این آیه شامل آن نمی شود. این لام غرضیت که اینجا آمده دخیل در موضوع است یعنی در صورتی که غرض این باشد لا تدلوا بها إلى الحکام. پس این اولاً لام غرضیت است ثانیاً این غرضیت جزء موضوع است و ثالثاً این جزئیت موضوعش هم به نحو موضوعیت است نه طریقت، اینها بحثهای دقیقی است که در آیه مطرح می شود. به نظر می آید نمی توانیم بگوئیم این جزء موضوع نیست چرا جزء موضوع است نمی توانیم بگوئیم موضوعیتش به نحو طریقت محض است نه دخالت دارد باید غرض باشد تا این حرمت بیاید نباشد حرمتی نیست ولو اینکه فی الواقع اکل مال هم بر این مترتب شود. ظاهر آیه این است که لا تدلوا لتأكلوا برای این جهت، اما اگر او برای این جهت نداده ولی عملاً این برایش مترتب شد ولی نه او توجه دارد نه اقدام کرده آیه این را نمی گیرد. این نهی ظهور در تأكلوا در موضوعیت است. اصل در همه اینها موضوعیت است مگر در جاهای خاصی که احراز کنیم که موضوعیت ندارد. و لذا ظاهرش این است که جزء موضوع است و به نحو طریقت و به نحو موضوعیت است که خیلی اثر دارد.

ج. « اکل مال بالاثم » جزء موضوع آیه

دنبال این یک بحث دیگر هم می آید که این بحث را من اضافه می کنم که جمعش نتایج متفاوت و حساسی می دهد. و آن این است که اینجا وقتی هدف گیری می کند که اکل مال به باطل شود دو چیز داریم یکی هدف گیری این شخص فی المال به حاکم است می گفتیم این غرض و هدف گیری او جزء قیود موضوع است و یکی اینکه اکل مال به باطل هم محقق شود آیا آن هم جزء موضوع است یا جزء موضوع نیست یعنی باید اینجا هدف او این باشد و در واقع همین اکل مال به باطل و اکل مال بالاثم و به نحو ظالمانه باشد اگر این دو جمع شد آن وقت موضوع محقق است یا اینکه اکل مال چیز عرضی است که اینجا آمده است. نتیجه بحث بعدی این است که موضوعی که می گوید مال به حاکم نده و قید این حکم و موضوع این است که دادن مالی که به غرض تصرف در

اموال دیگران باشد آن وقت این غرض جزء موضوع شد آن تصرف هم جزء موضوع است یا آن خارج از موضوع است ممکن است محقق هم نشود ولی او که قصد کرده موضوع تام است. سؤال بعدی این است که خود واقع اَکَل مال بالائِثم که متعلق غرض است آن هم جزء موضوع است یا آن خارج از موضوع است. پس سؤال اول این بود که غرضی که از لام می فهمیم جزء موضوع به نحو موضوعیت است یا نه گفتیم ظاهرش این است.

د. متعلق غرض

سؤال و بحث بعدی این است که متعلق این غرض که همان غرضش این است که مال مردم را به زور بگیرد آیه آن هم جزء موضوع است یا آن دخالت در موضوع ندارد عمده این است که او که هدف گیریش این بود این کار کار منعی می شود ولو فی الواقع به آنجا نرسد. ولو اینکه او به حاکم پول داد قرارشان هم این بود که یه به نحو اجاره بود یا به نحو هدیه حاکم هم به این عنوان اقدام کرد و او هم به این عنوان پول داد ولی فی الواقع قضاوت قضاوت درستی بود و اَکَل مال به باطل و اِثم نبود. اینجا می گوییم این کار اشکال نداشته؟ اگر بگوییم واقع اَکَل مال دخالت در حکم و موضوع دارد این تجری بوده انجام داده ولی فی الواقع اینطور نیست ولی اگر بگوییم موضوع فقط همین هدف است آن وقت آنجا هم بدون هیچ تفاوتی حرمت است. این دو بحث بسیار مهم در این آیه است و نظائرش را هم در یتبین و اینها مثال زدیم.

جمع بندی (نظر آقای اعرافی)

به نظر می آید که ما ظاهر آیه را اینطور بگیریم که هم غرض به عنوان مفاد لام در اینجا موضع حکم است و جزء موضوع است و هم واقع آن کار که حکم ظالمانه باشد و چیز خلاف حقی باشد دخالت دارد. هر دوی اینها که باشند آن وقت آیه مصداق و شمول نسبت به آن پیدا می کند اگر این را ما بپذیریم که اصل هم این است که قیودی که در ادامه یک موضوع حکم می آید همه جزء موضوع است و دخیل در موضوع است اگر این را بپذیریم آن وقت معنای آیه این می شود که چه چیزی را خدا نهی و خطاب و عتاب می کند این نهی الهی و زجر الهی به اعطاء مال به حاکم تعلق گرفته که این إعطاء مال دو قید دارد هدف این معطی این است که به غصب مال دیگران برسد و در واقع هم باید این قصد محقق شود یعنی فی الواقع باید این حکم و نتیجه آن هم محقق شود اگر یکی از اینها نباشد آن وقت اینجا حرمتی وجود ندارد.

اگر ما این بحث را به این شکل بپذیریم. آن وقت رشوه دادن به حاکم که غرض از آن رسیدن به یک امر باطل است رشوه که می گوییم یعنی دادن مال به حاکم با این هدف گیری که مال دیگری را غصب کند این حرام است اگر او مالی داد ولی هدفش این نبوده ولی عملاً حاکم را به این سمت برد. و در حکم او تأثیر گذاشت یا اینکه او این غرض را داشت اما فی الواقع حاکم تحت تأثیر او قرار نگرفت یا تحت تأثیر قرار گرفت و حکم هم داد ولی این حکم حکم خلاف واقعی نبود فکر می کردند اینطور است ولی فی الواقع ظالمانه نبود البته در اینجا تجری هم

کرده ولی موضوع آیه اینجا محقق نشده است. ما الان آیه را به عنوان اینکه یک آیه است و با این قیودی که در آیه أخذ شده معنا می کنیم.

مفهوم رشوه و قیود آن

مفهوم رشوه چند تا است ولی از آیه نمی شود بیش از این استفاده کرد. و تدلوا بها إلی الحکام لتأکلوا فریقا من أموال الناس بالإثم و أنتم تعلمون. یعنی دادن مالی که هدفش این باشد و این امر هم در واقع محقق شود. موضوع سه قید دارد إعطاء مال إلی الحاکم غرض این جور و ظالمانه و تحقق این امر غصبی و ظالمانه که اگر یکی از اینها نبود حرمتی نیست. چون اینها با هم جزء موضوع هستند و مجموعا موضوع حرمت را تشکیل می دهند. این روی فرضی است که ما عرض کردیم ممکن هم است کسی بگوید که غرض در اینجا موضوعیت دارد همین که مال را برای این جهت به حاکم می دهد این موضوعیت دارد ولو اینکه حاکم تحت تأثیر قرار نگیرد یا اینکه حاکم هم تحت تأثیر قرار بگیرد ظاهرش هم این باشد که حکم را اینطور می دهد ولی فی الواقع حق این است که به نفع او حکم دهد. نکته مقابل آن بحث این است.

عدم شمول آیه در نبودن غرض

ما نسبت به اینکه آن غرض دخالت و موضوعیت دارد مطمئن هستیم یعنی اگر غرضش این نیست ولو اینکه عملا یک حکم باطلی اینجا داده می شود ولی او این غرض را نداشته و حاکم هم این هدف را نداشته و مالی به او داده و این جهت گیریها نبوده ظاهرش این است که آیه شامل آن نمی شود ولی اگر غرض داشته ولی فی الواقع حکم به باطلی اینجا نیست. ممکن است کسی بگوید تمام موضوع اینجا غرض است یعنی آنچه که منهی است این است که او و حاکم با این انگیزه وارد این میدان شوند ولو اینکه در واقع خلافی در این نباشد ممکن است کسی این را بگوید ولی البته ظاهر احتمال و نظر اول است که هم غرض و هم متعلق غرض جزء موضوع هستند و آن رشوه و إعطاء مالی حرام است که با این قصد باشد و مقصود هم بر آن مترتب شود و حکم جائزانه ای آنجا بیاید و اگر قصد نبود حکم نیست و اگر هم قصد بود ولی در واقع مقصود که حکم ظالمانه باشد نبود باز هم این حکم نیست. بعید نیست که ما اینطور بگوییم.

محل حرمت رشوه

ما نمی گوییم مفهوم رشوه قطعی است ما می گوییم آنچه که از آیه می فهمیم موضوعیت غرض است. این از همانهایی است که که آقای مکارم هم گاهی دارند و درست است اگر این علم را دارد قصد قهری اینجا حاصل است. همین اندازه قصد کافی است لام در اینجا غرضیت قهریه طبعی هم کافی است. اگر جزء موضوع باشد اینجا هیچ گناهی محقق نیست اگر نباشد گناهی بوده منتهی تنجز پیدا نکرده است. ما اینجا هیچ عنوانی را نیاوردیم ما می گوییم که یک لایمی است که یک قصدی را می رساند این قصدیت دخالت در موضوع دارد. الان هیچ عنوانی

را نمی‌گوییم ادلاء یا رشوه یا هر عنوان دیگر قصدی ندارد می‌گوییم حروف و کلماتی داریم که قصد را می‌رساند و ظاهرش هم این است که این موضوعیت دارد. اگر این عرائضی که عرض کردیم و با این دقتها ما در آیه جلو بیاوریم آن وقت نتیجه این دو بحث که قصد و غرض را جزء موضوع دانستیم و همینطور متعلق قصد و غرض که اکل به باطل باشد آن هم جزء موضوع دانستیم دو تایی اینها را مقوم موضوع و قیود دخیل در موضوع قرار دادیم حرمت روی شکلی می‌آید که اقدام او برای این جهت است یعنی این را هدف گیری کرده هدف گیری مستقل و طبعی این جهت و غرض در ذهن او است آن هم واقع می‌شود یعنی او هم حکم به باطلی می‌کند و قضاوت باطلی می‌کند که نتیجه اش هم این است که می‌تواند در آن تصرف کند.

اجرت مستثنی از رشوه

من می‌گویم کلمه رشوه در آیه نیامده در روایات آمده که بحث می‌کنیم گر چه حاصل عرض ما در آنجا هم این است که اینها شبهه‌های مفهومی است و لغت واضح نیست ولی آیه بدون آن مفاهیم رشوه و اینها آمده و می‌گوییم آنچه که از آیه می‌شود فهمید همین است. آن وقت نتیجه اش این است که اگر مالی می‌دهد برای اینکه او قضاوت عادلانه کند مانعی ندارد برای خودش یا برای دیگری، با قطع نظر از اینکه اجرت است و حاکم می‌تواند بر قضاوتش اجرت بگیرد یا نه آن موضوعی از حیث دیگر است باید جدا بحث کرد. یا اینکه اجرت می‌گیرد فقط به او می‌دهد که اینطور قضاوت کند اینطور هم قضاوت عادلانه است برای اینکه نفوذ دیگری را از باطل شدن دفع کند و این مانعی ندارد و غرضش این است. برای حاکم هم گرفتن این مانعی ندارد مگر اینکه بگوییم اجرت بر این از حیث کلی جایز نیست یا اینکه منع ولایی و حکومتی داشته باشد که نباید پول دیگری ببرد.

جمع بندی محل حرمت رشوه

آن بحثهای دیگری است اما از حیث اینکه آیه می‌خواهد بگوید این است که آنجایی که غرضش چه چیزی است یا حتی آنجایی که می‌دهد برای اینکه به نفع او حکم کند اگر غرضش از آن این باشد که ولو ظالمانه باشد این هم می‌گیرد چون بالاخره قصد آن را ولو در ضمن قصد کلی قصد ظلم هم کرده در واقع هم ظلم است و آن را هم می‌گیرد. ولی اگر به قصد این داد که حکم ناعادلانه کند ولی عملاً این حکم ناعادلانه نبود آن وقت آن جزء موضوع نیست و اشکال ندارد و لذا آن صورتی که می‌گفتیم اگر پول دهد به قصد اینکه ظالمانه حکم کند و در واقع حکم ظالمانه اینجا محقق می‌شود حرام است اگر به قصد حکم عادلانه دهد مانعی ندارد اگر دهد به قصد اینکه به نفع او حکم کند ولو ظالمانه باشد اینجا هم اگر به نفع او حکم کند و ظالمانه باشد حرام است ولی اگر به نفع او حکم نکند و ظالمانه نباشد آن وقت او کار حرامی انجام نداده منتهی اینکه او می‌تواند تصرف کند یا نه برای اینکه اگر حبه... مشروطه یا اجرت بوده و کار را انجام نداده آن وقت می‌توانیم بگوییم جایز نیست.

نهج البلاغه

خطبه ۱۹۰

چند جمله از نهج البلاغه بخوانیم. در خطبه صد و نود توصیه به تقوی کرده اند. فاعتصموا بتقوی الله، فإن لها حبلاً وثيقاً عروته، ومعقلاً منيعاً ذروتها، وبادروا الموت وغمراة. تمسک به تقوای خدا کنید که ریسمان استواری است که شما را به مقصد می رساند.

تعبیر « حبلاً » در تقوی

این تعبیر حبل که در قرآن هم آمده که واعتصموا بحبل الله و امثال اینها مفاهیم مهمی پیرامون آن است و از آن استخراج می شود. حبل و ریسمان برای آنجایی است که کسی در چاهی است و می خواهد بالا بیاید یا در نکته دانی است و می خواهد به نکته عالی صعود پیدا کند عمدتاً حبل این کارگرد را دارد یا جایی است که به نحوی مورد نجات شخص می شود عمدتاً هم در مواردی است که به نحوی این مفهوم در آن اشراق شده که به نحوی در یک موقعیت دانی و یا خطرناکی است و با آن می خواهد نجات پیدا کند این مفهوم حبل است و وقتی که واعتصموا بحبل الله گفته می شود یا تقوی الله گفته می شود حق است معنایش این است که به طور طبیعی و علی الاصول آدمها در وضع خطرناکی هستند و در یک وضع دانی و نازلی قرار گرفته اند که مواجه به خطرها هستند تقوی دقیقاً حبل است منتهی حبل معنوی و معقول است با این حبل انسانها از این وضع نازل خطیری که در آن قرار گرفته اند نجات پیدا می کنند. پس تعبیر حبل که به کار برده می شود معنایش این است که موقعیت انسانها علی الاصول این است که در یک جای نازل و همراه با اوضاع و احوال مخاطر عامی هستند و با یک چیزی غیر از چیزهای عادی می توانند نجات پیدا کنند حبلاً وثیقاً عروته. ریسمانهایی که تار و پودش هر چقدر قوی تر باشد آن ریسمان هم بهتر نجان می دهد.

تقوی یک ریسمانی است که تار و پود آن را نخهای بسیار محکم و استواری تشکیل داده است تقوی تار و پودش همان اجزاء و عناصری است که وجود دارد آن ها چیزهای قوی است و لذا تقوی یک حبل وثیقی است. مفهوم « معقلاً منيعاً »

این در واقع موقعیت انسان را هم نشان می دهد و و بعد هم و معقلاً منيعاً ذروتها. و پناهگاهی است که بلندی آن خیلی بالاست. تعبیر اول حبلی است که انسان را از نازل به بالا می برد بعد می گوید تقوی هم آن وسیله ای است که مایه علو شما و بالا رفتن شما از چاه طبیعت می شود و هم مقصد تقوی است. آن قله بلند و پناهگاه استوار و بلندی است که بلندی آن بالاتر از همه بلندی ها است هم حبلی است که و حبلاً وثیقاً عروته، ومعقلاً منيعاً ذروتها

است هم وسیله است راه تقوی است و هم پناهگاهی است که مقصد بلندی است که شما را از خطرهای نجات می دهد.

تعبیر «استقبال از مرگ»

این دو تعبیر خیلی تعبیرهای بلند و زیبایی است که در باب تقوی آمده و ابواب مختلف تقوی و همینطور موقعیت انسان را در این عالم نشان می دهد. و **وبادروا الموت وغمراته**. و مبادره موت و شتاب گرفتن به سمت موت معنایش این است که با اعمال خوب به موت بروید و مرگ را با اعمال خوب استقبال کنید و مرگ و غمرات مرگ، غمره همان رفتن زیر آبهاست. لحظه احتضار مثل فرورفتن در یک دریای موج است که آن همه خطرات را دارد. می گوید با اعمال خوب به سمت مرگ و غمرات موت بروید

وامهدوا له قبل حلوله، و آماده کنید خودتان را برای مرگ قبل از اینکه بیاید و أعدوا له قبل نزوله. این دو تعبیر آماده باش می دهد برای هنگام نزول مرگ و حلول مرگ. وامهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله. **فإن الغاية القيامة، وكفى بذلك واعظاً لمن عقل**. آن هدفی که پایان کار قرار گرفته قیامت است و کفی بذلك واعظاً لمن عقل. و همین برای کسی که اهل بصیرت باشد همین واعظ خوبی است و توجه به این مسأله جاهلان را می تواند بیدار کند اینکه کسی از قبل برای آن آمده شود که با روی خوش استقبال کند خیلی مهم است.

احوال حاج شیخ مرتضای طالقانی

این را مرحوم علامه جعفری در احوال حاج شیخ مرتضای طالقانی که استاد ایشان در نجف بودند دارند که ایشان می گوید درسش بود و روز قبل درس رفتیم و گفت که درس تعطیل می شود و همه ماندند که یعنی چه روز بعدش خوابیده بود من بالای سرش رفتم و احساس کردم که چشمهایش به سمت ابدیت متوجه بود و با یک حالتی از آرامش همه حقیقت را می دانست. و اشاره کرد که به این سفر می روم. تعبیراتی که ایشان دارند این است که نگاهش به سمت ابدیت بود و در مواجهه با این سفر و انتقال از اینجا به آن سفر ابدی خیلی آرام بود. حضرت این را می فرماید وامهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله. کسی چنین آمادگی را در خود ایجاد کند آن چیزی است که در اینجا مورد تأکید است.

مراحل انتقال به قیامت

فإن الغاية القيامة، وكفى بذلك واعظاً لمن عقل، ومعتبراً لمن جهل! وقبل بلوغ الغاية ما تعلمون من ضيق الأرماس، وشدة الإبلاس، وهول المطع، وروعات الفرع، واختلاف الأضلاع، واستكاك الأسماع، وظلمة اللحد، وخيفة الوعد، وغم الضريح، وردم الصفيح. ده بیان می فرماید که پایان کار قیامت است ولی قبل از آن و قبل بلوغ الغایه ما تعلمون همانی است که می دانید که این مراحل انتقال از اینجا به سمت قیامت برزخ را بیان می کند که من ضیق الأرماس.

أرماس همان قبور است قبرهای تنگ وشدة الإبلاس، و شدت سختیها و مشکلات وهول المطلاع، و دشواریهای جایگاهی که انسان به آن منتقل می شود. وروعات الفزع. و تکانها و ترسهایی که در اثر مصیبت مرگ فرا می رسد. واختلاف الأضلاع، و در رفتن استخوانها در اثر سختیهای مرگ واستكاك الأسماع، و اینکه گوشها بسته می شود و وظلمة اللحد، وخيفة الوعد، وغم الضريح، وردم الصفيح. و سختیهایی که در مرگ و قبر است و ظلمت و ترسی که وجود دارد و غمها و دردهایی که وجود دارد در هم شکستگی همه استخوانها که در هنگام مرگ وجود دارد غایت شما آنجاست و قبل از آن هم این قبر و برزخی است که با این همه مشکلاتان رویاروی شماست. آیا این برای کسی که اهل تدبر باشد کافی نیست احتمال اینها را دهد کافی نیست که او را بیدار کند. فالله الله عباد الله! فإن الدنيا ماضية بكم على سنن، وأنتم والساعة في قرن. این سنت الهی است که این مسیر را همه باید طی کنند و شما و قیامت در کنار هم هستید. اقترَب الساعةُ وانشق القمر قیامت اصلا دور نیست كاملا نزدیک است وأنتم والساعة في قرن، وكأنها قد جاءت بأشراطها، گویا همین الان با همه علائم و نشانه هایش آمده وازفت بأفراطها، و با پرچم های خودش حضور دارد اصلا قیامت چیزی دور از وجود شما و حضور شما نیست.

وصل الله على محمد وآله الطاهرين